

لشکر بیکاران در سرمایه‌داری معاصر

رضا اسدآبادی



این طبقه‌ی کارگر است که باید در کنار اهداف خود، آن وظایف را نیز پیش ببرد و پروژه‌ی نا تمام مدرنیزه کردن ایران را تکمیل کند و از سوی دیگر، با هژمونی یافتن خود مطالباتش را در صدر مطالبات اقتصادی قرار دهد.

الف) بیکاری از منظر اندیشه‌های اقتصاد متعارف:

اکنون که این مطلب نوشته می‌شود (به تعبیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، نرخ بیکاری در کشورهای جنوب اروپا، خاورمیانه، آمریکای شمالی و ... به طور متوسط به رقم ۲۰ درصد نزدیک می‌شود. نرخ بیکاری در اسپانیا و یونان ۲۴ درصد و ۲۶ درصد، ایران و سوریه نزدیک به ۲۰ درصد، ایالات متحده حدود ۱۰ درصد و آرژانتین و شیلی حدود ۱۶ درصد.

با این توصیف، به چه دلیل می‌توان بیکاری را پدیده‌ای ویژه و ذاتی - نظام سرمایه‌داری دانست؟ پاسخ مناسب به این سوال را می‌توان از این رهگذر به دست آورد: «صرفاً در این شیوه‌ی تولید و سازماندهی اقتصادی است که صاحب وسائل تولید تنها در شرایطی نیروی کار را باید به کار ببرد که تولید کردن برای او، حداکثر سود را در یک بازار رقابتی ایجاد کند. در غیر این صورت بنگاه سرمایه‌داری به مرور از دور رقابت‌های بازاری خارج می‌شود». به همین جهت تنها در این فرم اقتصادی و اجتماعی است که این سطح از بیکاری می‌تواند وجود داشته باشد. برخی مانند اقتصاد دانان نهادگرا*، بیکاری‌سازی‌های گسترده‌ی نیروی کار سرمایه‌داری معاصر را در عواملی چون: «گذار به سمت اقتصاد اطلاعاتی، کاهش هزینه‌های مبادله‌ی تجاری، کاهش هزینه‌های جاری بنگاه‌های بزرگ، پیچیده شدن وسائل تولید، نیاز کمتر تکنولوژی معاصر به مصرف نیروی کار در پروسه‌ی تولید و نهایتاً در پدیده‌ی ای که «انقلاب دانایی» می‌خوانند» جستجو کردند.

این مساله موجب شده است که بخش زیادی از نیروی کار فعال جهان بلا استفاده بماند و از چرخه‌ی بازار کار خارج شود. از نقطه نظر آنان،

صنعت‌زدایی و کاهش تولید فیزیکی (و گرایش شرکت‌ها به فروش لیسانس‌ها و امتیازات و فناوری و اطلاعاتِ خود) و جدایی بخش مادی اقتصاد از بخش پولی و مالی و اعتباریِ آن موجب شده است که نیروی کار فعال در کشورهای توسعه یافته به نیروی کار پیشرفته‌ی فن‌سالار و غیر بدنی تبدیل شود. به عبارتی ما دیگر با مفهوم طبقه‌ی کارگر (به معنای کلاسیک کلمه) مواجه نیستیم. ۱.

سخنگویان داخلی این نظریات نهاد گرایانه (که در ایران و در بین اصلاح طلبان هم طرفدارانی دارند) حتی اعتراضاتی مانند جنبش وال استریت را هم تا حدی ناشی از همین پدیده می‌دانند. ولی بسط نیافتن این اعتراضات به کشورهای شرقی و عقب‌افتاده تر را چگونه می‌توان بر اساس همین منطق تبیین نمود؟ در شرایطی که در آن کشورها به دلیل شرایط تقسیم کار جهانی و سود ده بودن تولید و پایین بودن دستمزد نیروی کار و غیر متشکل بودن تشکلات کارگری، هنوز تولید در نقطه‌ی ایده‌آلِ خود قرار دارد و به عبارت دیگر، ویژگی‌های اساسی نظام سرمایه‌داری - بر خلاف تصور نهادگرایان جدید- دگرگونی خاصی نکرده و در این میان تنها شدت استثمارِ نیروی کار انتقالی جغرافیایی داشته است. امروز ارزش اضافه‌ای که در قرن نوزدهم نیروی کار انگلیسی و آمریکایی با ۱۴ ساعت کار تقدیم سرمایه‌دار می‌کرد را کارگران چینی و آسیای شرقی با ۱۲ ساعت کار و با جمعیت نزدیک به سه میلیاردی خود در اختیار صاحبان سرمایه قرار می‌دهند. ۲.

از سوی دیگر اقتصاد دانان مدافع نظام بازار، دخالت دولت‌ها را عامل افزایش بیکاری معرفی می‌کنند! سخنگویان ایرانیِ لیبرالیسم مدعی‌اند که وجود قوانینی مثل «قوانین کار (مثلاً در ایران) و همین حداقل‌های تامین اجتماعی کارگران در ایران و جهان و ممنوعیت‌های حقوقیِ کارفرمایان برای اخراج نیروی کار و ... موجب شده است که استخدام نیروی کار جدید در بنگاه‌ها و شرکت‌های خصوصی کاهش یابد. از دیدگاه آنان، اگر دولت‌ها برای جذب آرای مردم اقدام به دخالت در بازار کار به نفع مردم نکنند، شرایط اشتغال در بلند مدت! بهبود خواهد یافت. (البته جان مینارد کینز به خوبی پوچی این نظریه را تشخیص داده و خطاب به این افراد گفته بود: "در بلند مدت همه‌ی ما مرده ایم!")

ولی این دسته اقتصاد دانان به ما جواب نمی‌دهند که این چه «نظام طبیعی» و «نظم خود انگیخته» ای است که دولت‌ها برای جذب حداقل آرا و کسب رضایت اکثریت، همواره باید بر خلاف قواعدش عمل کنند؟!

ب) عدم صحت چند تئوری به ظاهر جهان شمول:

در سال‌های میانی قرن بیستم یکی از پیروان کینز** به نام فیلیپس، برای توجیه ضرورت اجرای سیاست‌های اقتصادی مورد نظر جان مینارد کینز (مانند انتشار پول و افزایش مخارج و بدهی‌های جاری دولت و تحریک تقاضا و ثابت نگه داشتن بازار کار در شرایط رکود اقتصادی)، بحثی پیرامون «نسبت عکس تورم و بیکاری» را در اقتصاد مطرح کرد. منحنی فیلیپس توضیح می‌داد که سیاست‌های دولت رفاه کینزی - که ایجاد تورم می‌کند - دیگر اسباب واهمه نیست. چون در برابر رشد تورم و سطح قیمت‌ها، نرخ بیکاری کاهش خواهد یافت و «اشتغال کامل» سرمایه و نیروی کار - که مورد ادعای علم اقتصاد لیبرال بود - تازه در آن شرایط برقرار می‌شود. به همین سبب از دیدگاه او می‌توان پس از رفع بیکاری، دوباره به سیاست ضد تورمی و رشد محور برگشت. اما اقتصاد دان نئولیبرالی مانند میلتون فریدمن، هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ آمارهای تجربی ثابت نمود که این نظریه دارای اشکالات اساسی است و این نسبت عکس تورم و بیکاری، صرفاً در چند حالت خاص گرفته شده و منطبق معینی ندارد. جداول آماری او که اتفاقاً درست هم بودند ثابت می‌کرد که در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، لزوماً تورم‌ها، اشتغال‌زایی و رفع بیکاری را در جوامع به همراه نیاورده‌اند و گاهی همزمان با بیکاری، تورم نیز وجود داشته است. ضمن اینکه کُمیت منطبق علیّیتی این تئوری نیز لنگ می‌زند. ۳

ولی پیش فرض‌های اقتصادی نئوکلاسیک و نئولیبرال نیز از حیث منطق علمی، دست کمی از رقیب کینزی خود نداشت. چرا که آنان مدعی بودند: «وجود تعداد مشخصی از بیکاران در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری طبیعی است!» نظریه‌ای که فریدمن از آن به عنوان «بیکاری طبیعی در بازار کار» یاد می‌کند، بیان می‌کند که: «در صورت عدم دخالت در بازار آزاد سرمایه، این بیکاری طبیعی به حداقل خود می‌رسد». البته حتی نسخه‌های تعدیل ساختاری - که الهام گرفته از نظریات فریدمن بود - در کشورهای در حال توسعه نیز نتایج مناسبی در بر نداشت و حتی بیکاری را افزایش داد. ۴

میلتون فریدمن علاوه بر ضروری دانستن سطحی از بیکاری در اقتصاد به منظور ورود نیروی کار ایده آل به بنگاه‌ها و شرکت‌های اقتصادی (و تایید تلویحی ادعای مارکسیست‌ها پیرامون موضع نظام سرمایه‌داری در قبال بیکاری)، از شکستن مقاومت اتحادیه‌های کارگری برای کامیابی صاحبان سرمایه دفاع کرد. ۵

امروز نیز هر دولتی که نسبت اش با تشکیلات صنفی کارگری و نیروهای مخالف کالایی کردن جامعه نسبت جن و بسم الله باشد، بی شک، رفتار اقتصادی اش نیز نسبت وثیقی با تزه‌های فریدمن یا نسخه‌های مقررات زدایی بانک جهانی دارد. حتی اگر پرچم آن دولت منقش به شعار «مرگ بر لیبرالیسم!» باشد، باز فرقی به حال جهان واقع نخواهد کرد و واقعیت، همان واقعیت تلخ روزمره‌ی سرمایه‌داری است. ۶

اغلب نحله‌های چپ‌گرای اقتصادی، قائل به این هستند که تداوم حیات سرمایه‌داری و جوهره‌ی آن با گونه‌ای از تجمع نیروی کار فعال فاقد شغل گره خورده است. بطور مثال، مارکس - در بحثی پیرامون رفتار شناسی سرمایه - به تفصیل به این مساله پرداخته است:

سرمایه اینجا به مثابه استعاره‌ای از عملکرد تعین یافته‌ی صاحب آن - زمانی که به قصد حداکثر کردن سود و انباشت و بازتولید سرمایه وارد بازار می‌شود - مطرح است. در این حالت سرمایه بر سر میزان دستمزد با نیروی مزد بگیر چانه‌زنی می‌کند. این چانه‌زنی - که لیبرال‌ها آن را نادیده می‌گیرند - برای حداقل کردن دستمزد نیروی کار انجام می‌گیرد و بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی واقعی است که بر خلاف ادعای اقتصاد دانی مانند محمد طبیبیان***، دوره‌ی آن تمام نشده است! چرا که سرمایه‌داری به گروگان‌گیری کار و نتیجتاً ایجاد «ارتش ذخیره کار» نیاز دارد.

مارکس در دست نوشته‌های خودش، قوت و توانایی مانور سرمایه و طبقه‌ی صاحب سرمایه و دولت سرمایه‌داری را در تحلیل نهایی با این می‌سنجد که نسبت ارزش اضافی استخراج شده از نیروی کار به ارزش تولیدات و از سوی دیگر نسبت سرمایه‌ی ثابت (قیمت وسائل تولید) به سرمایه متغیر (دستمزدها) چگونه باشد. این نسبت یا "ترکیب ارگانیک سرمایه" در نهایت ترکیب ارگانیک قوای حافظ سرمایه و توان تهاجم آن را نیز تا حدی بیان می‌کند. اما چرا این اتفاق می‌افتد؟

کارل مارکس پاسخ این مساله را در بحث «از خود بیگانگی نیروی کار» در دست نوشته‌های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴ به تفصیل می‌آورد. برای تقریب به ذهن، فرض کنید شما در یک جامعه‌ی بت پرست زندگی می‌کنید. بعد از مدتی متوجه می‌شوید که این خود مردم هستند که با کرنش‌های خود، بت‌ها و اربابان بت پرستی و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک آن بنای اجتماعی را تقویت و بازتولید می‌کنند. مارکس نیز در این دست نوشته‌ها نسبت نیروی کار مزدبگیر به سرمایه را به همین شکل تفسیر می‌کند. یعنی سرمایه در جایگاهی به عنوان

سوژه قرار می‌گیرد که - با آنکه خود دست ساخته‌ی نیروی کار است-، به شکلی بیگانه از او در برابرش بیشتر قد علم می‌کند و حاکمیتش را مستحکم‌تر می‌کند. ۷

به همین جهت سرمایه‌داری در کشورهای در حال توسعه‌ی شرقی، پویا تر و در عین حال سرکوب‌گرتر و ضد کارگری‌تر می‌باشد. سرمایه‌داران (یا به قول لیبرال‌های وطنی و دوستان اصلاح‌طلب و برادران عدالت‌خواه مکتبی: کار آفرینان!) نمی‌توانند باماشین آلات و مواد خام و پلیس و حراست کارخانه و اجاره‌دهنده‌ی زمین بر سر میزان هزینه‌های خود چانه‌زنی کنند، اما در عوض - به لطف روابط نظام سرمایه‌داری- می‌توانند با طبقه‌ی کارگر و نیروی کار تحت استخدام خود بر سر دستمزد چانه‌زنی کنند. بخش عمده‌ی این چانه‌زنی پنهان عبارت است از پروژه‌ی به وحشت انداختن طبقه‌ی کارگر از انداخته شدن از چاله‌ی حداقل دستمزد بخور و نمیر و استثمار، به ورطه‌ی خطرناک بیکاری و فقر و فلاکت مطلق ...

ج) ارتش ذخیره‌ی کار در ایران

صاحبان سرمایه به نسبت میزان انباشت جمعیت بیکار جامعه، می‌توانند میزان دستمزدها را هم پایین آورند. هرچه توده‌ی عظیم بیکاران جامعه رشد یابد، صاحبان وسائل تولید می‌توانند به عبارتی خودمانی (بیشتر توی سر مال بکوبند) و کارگران را با ارائه‌ی این ذهنیت که: «هم اکنون صدها هزار دکتر و مهندس بیکار پشت درب هر بنگاه سرمایه‌داری برای استخدام ایستاده اند!» از اعتراضشان به میزان دستمزدها و نیز از اعتراض به عدم امنیت شغلی منصرف سازند.

همه‌ی این‌ها به این پشتوانه رخ می‌دهد که بحث امنیت شغلی روزانه در اصلاحیه‌ها و تبصره‌های قانون کار بیش از پیش تضعیف می‌شود. برای یک سیستم سرمایه‌داری به هیچ وجه مهم نیست که جمعیت بیکار در لباس گردان‌های توزیع تبلیغات دانشگاه پیام نور، دست‌فروشان مترو، دلان بلیط‌های استادیوم‌ها و خریداران شر و دزدان و اوباش محلات حاشیه‌نشین در بیایند. اینان مجسمه‌های متحرک و ترسناکی هستند از آینده‌ی نیروی کاری که تمکین به منویات صاحب سرمایه و رضایت به مزد پرداخت شده، نداشته است. لولوهای که هر روز در برابرشان رژه می‌روند. گویا همین جمعیت هستند که موجب می‌شوند توده‌ی محروم جامعه، با دیدنشان اصطلاحاً یک نان بخورند و هزار بار شکر به جای آورند! البته این قشر در تاریخ جوامع شرقی و مخصوصاً در تاریخ بلاد اسلامی همواره در قید حیات بوده‌اند و با آنچه روشنفکران ما

«لمین پرولتاریا» میخوانند تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارد.

«این جوامع همواره دارای ترکیبی از افشار حاشیه‌ای بوده است. حمالان، گدایان، پادوهای بازاریان، چاکران روزمزد و ... همواره قشر بزرگی از ضعفای جامعه شهری را تشکیل می‌دادند»^۸. جامعه ایرانی بنا بر تاریخ‌اش و با توجه به وضعیت امروزش، می‌تواند برای بیکاران خود بی‌شمار شغلِ کاذب، دون‌مایه، کاملاً موقت و با درآمد اندک ایجاد کند.

این ویژگی برای جامعه متعارف و یا جامعه غربی مدرن آن چنان تعریف شده نیست. بیکاران در آن جوامع اگر زیر فشار اقتصادی قرار گیرند، یا از دولت مدرن مطالبه بیمه‌ی بیکاری یا مطالبه‌ی ایجاد شغل با کمک دولت می‌کنند و در غیر آن صورت نیز اقدام به ایجاد تشکلهای صنفی و فعالیت‌های مدنی می‌نمایند. اما از آنجا که در کشورهای کمتر توسعه یافته‌ی خاورمیانه امکان سیاسی ایجاد چنین تشکیلاتی به لحاظ حقوقی - سیاسی وجود ندارد و از آنجایی که جامعه می‌تواند از طریق ته‌مانده‌ی دلارهای نفتی امکان خوشه‌چینی^۹ را به طرد شده‌گان اجتماعی بدهد، طبیعتاً آن واکنش متعارف نیز در این مناطق شکل نمی‌گیرد.

ورود نفت به اقتصاد ایران و امکان واردات کالاهای مصرفی بدون تکیه به درآمد مبتنی بر کارِ مولد، این امر را تشدید نمود و با این ثروتِ اصطلاحاً «رانتی» و باد آورده، جامعه ایرانی این قابلیت را یافت که صدها دور مبادله‌ی غیر ضروری را در درون خود شکل دهد و هزینه‌ی مبادله را به شکل تصاعدی رشد دهد تا عده‌ای روزی‌شان قطع نگردد. عده‌ای نیز مانند کارمندان و میانه‌حالان رانت‌خواران دولتی فعال در بازار، مستقیم به شیر نفت وصل بودند و از سوی دیگر عده‌ای می‌توانستند این افراد متصل به شیر نفت را بیش از پیش در جریان مبادلات و خرید و فروش کالا، سر کیسه کنند.

مجمعی مدّور از طراران که هر کس از کنار دستی خود می‌دزدد تا زنده بماند و در عین حال همگی از توده‌های مردم عادی وسط دایره نسق‌کشی می‌کنند! یک کالا در این شرایط می‌تواند توسط ده‌ها نفر چرخش یابد و این همه در حالی صورت می‌گیرد که ثروت ناشی از مبادله نمی‌تواند شغل جدید ایجاد کند. درآمدهای نفتی به این صورت شکلی غیر مولد و ماهیتی ضد اشتغال به خود می‌گیرند و به جای آنکه در سرمایه‌گذاری‌های کلان به جریان بیافتند، عامل افت سرمایه‌گذاری مولد می‌شوند. ۱۰

در ایران نیز از سال ۶۸ به این سو، دلیل عدم بهره وری در برنامه‌های توسعه‌ی دولتها بیشتر «مازاد نیروی کار موجود» تلقی شد. چرا که آنان بر اساس تئوری لیبرالی بهره وری در اقتصاد خرد، نسبت بین ارزش افزوده‌ی ناشی از کار و تعداد نیروی کار استخدامی را در محاسبه‌ی بهره وری و بارآوری تولید به کار می‌بردند که نتیجه‌ی این فرمول بندی ریاضیاتی نا مرتبط با واقعیت، این بود که به اسم «تعدیل نیرو» بخش عمده‌ی ای از کارگران اخراج می‌شدند. این در حالی بود که طبقه‌ی کارگر صنعتی در طول جنگ تحمیلی با شدیدترین خطرات از جمله گرسنگی و بمباران زیربناها و کارخانه‌های ایران مواجه بودند. نکته‌ی قابل اشاره این بود که خود دولت به کارگرانی که خود از اشتغال انصراف می‌دادند (جایزه!) تعیین کرد و از کارگران داوطلب به بیکاری تقدیر می‌کرد! (این امر مستند نیست زیرا در دوره جنگ صنایع با تمام ظرفیت کار می‌کردند و تقریباً بیکاری وجود نداشت علت نهم رفتن خیل عظیم نیروی کار به جبهه‌ها بود و اساساً یکی از ترندهای سرمایه داری برای مقابله با بحران و بیکاری راه انداختن جنگ است)

(د) تضادهای کار آفرینی با منافع کارآفرینان! (نگاهی به نظریه‌ی تقسیم کار جهانی)

یکی از بخشهای پروژه‌ی مشروعیت بخشی به منطق سرمایه و گسترش نوع منحنی سرمایه‌داری در ایران، تبلیغات تریبون‌های پر تعداد مدافعان این پروسه پیرامون نقش سرمایه‌داران ایرانی در ایجاد اشتغال و رفع بیکاری است. آنها با طرح بحث «انگیزه‌های اقتصادی و لزوم تقویت این انگیزه‌ها» به گونه‌ی تبلیغ می‌کنند که در شرایط تحریم و بحران‌های سیاسی (که همواره گریبان گیر نظام سیاسی ایران بوده است) شرایط طبیعی برای رشد سرمایه‌گذاری و رونق کسب و کار وجود ندارد. لذا دولت و جامعه‌ی مدنی به منظور انگیزه سازی برای کارآفرین و افزایش تولید ملی، باید الطاف زیر را مبذول دارند:

(الف) مقرراتزدایی و تضعیف قوانین مربوط به فعالیت نهادها و شرکت‌های خصوصی

(ب) اصلاح قانون کار به نفع صاحبان سرمایه و ریاضت اقتصادی بر مبنای کاهش پوشش‌های دولتی

(ج) تلاش برای مبارزه با اندیشه‌هایی که میانه‌ی خوبی با فرهنگ و ارزشهای مورد علاقه‌ی مالکان خصوصی ندارند و فرهنگ سازی از سوی

نهادهای مدنی برای دور ریختن افکار منتقد منطق سرمایه

(د) تلاش برای کاهش مالیات‌های بخش خصوصی (حتی بیشتر از شرکت‌های دولتی)

اما نتیجه‌ی کار متفاوت به نظر می‌رسد. گویا به همان میزانی که دولت و جامعه‌ی مدنی قدم در راه اجرای این پیشنهادات می‌گذارند، وضعیت رشد اقتصادی بدتر و بنگاه‌های خصوصی کارگران بیشتری را اخراج و هر ماه تعدیل نیروی بیشتری را در دستور کار قرار می‌دهند. به طوری که دولت دیگر نرخ بیکاری را از تریبون مرکز آمار ایران منتشر نمی‌کند! اما ریشه‌ی عدم استخدام نیروی کار در عین بارآوری کار چیست؟

نویسنده‌ی این سطور معتقد است که بخشی از پاسخ این معما را باید در مقوله‌ی «تقسیم کار جهانی» جستجو کرد. گویا کشورهای صنعتی متروپل با وجود صدور سرمایه، همچنان انحصار خود را در برخی از شاخه‌های استراتژیک تولید کالا و خدمات و امتیازات و منابع حفظ می‌کنند و به کشورهای وابسته‌ی پیرامون یا کشورهای حاشیه‌ای غیر وابسته اجازه نمی‌دهند که وارد آن شاخه‌ها شوند و آن‌ها را با ابزار سیاسی - نظامی مجبور می‌کنند که این ساختار تقسیم کار را رعایت کنند.

تقسیم کاری که آنان را مجبور می‌کند، نیروی انسانیِ نخبه و یا صرفاً مواد خام خود را عرضه کنند و از ایجاد ارزش افزوده‌ی بیشتر در تولیدات اجتناب کنند. بطور مثال می‌توان پیش‌بینی نمود: اگر چین متوجه گردد که ایران بر انبوه عظیم منسوجات صادراتی اش به این کشور، تعرفه‌های معقول گمرکی بسته است و راه‌های ورود اجناس قاچاق را سد نموده و برای رشد تولید ملی سرمایه گذاری کرده و قانون نا نوشته‌ی ایران و چین - یعنی فروش نفت خام در مقابل خرید کالاهای بنجل و درجه‌ی سوم این کشور- را نادیده گرفته است، آنگاه ممکن است در نزاع‌های بین‌المللی سیاسی پشت ایران را خالی کرده و اجازه‌ی دور زدن تحریم‌ها را ندهد یا حتی خودش اقدام به تحریم ایران کند. لذا تولید ملی در این شرایط تحمیلی نا برابر مبادله و در شرایط حاد بین‌المللی، رو به نزول خواهد گذاشت و دقیقاً همان سرمایه‌داران و کار آفرینان داخلی از رقابت نا عادلانه‌ی قیمتی استفاده نموده و به بهانه‌ی عدم بارآوری کار و سود دهی سرمایه، اقدام به انتقال سرمایه‌ی مالی خود از کار مولد به سوی روابط مالی سوداگرانه و بخش‌های سفته بازی کنند. امری که نمونه‌ی کوچک‌اش را در بحران بازار

سکه و ارز دیدیم و نمونه‌ی بزرگ آن را در ماجرای سه انحصارگر واردات خوراکِ مرغ - که «بحران مرغ» را در کشور ایجاد کرد- مشاهده کردیم. آن سه تاجر به اسم حمایت از تولید و با سوبسید دولتی کالای واسطه‌ی تولید را وارد نموده و انبار کردند و یا آن را به دو برابر قیمت به دیگر تولیدکنندگان مرغ فروختند.

در این بین، جیب صاحب سرمایه‌ی غیر مولد پر شد و تولیدکنندگان کوچک ورشکسته شده و کارگران آنها بیکار شدند و حجم تولید ملی نیز در این شاخه از تولید کاهش پیدا کرد و این همه در حالی رخ داد که طبقات پایین دست جامعه با مرغ نیز مانند گاو و گوسفند خداحافظی کردند و از طعمش برای آنها تنها یک خاطره ماند!

صدای سرسام‌آور بخشی از بورژوازی ایران و مخصوصا سرمایه‌داران تجاری برای تسریع در «تک‌نرخ کردن ارز» و ورود به سازمان تجارت جهانی به همین دلیل بود. سیاست «چند نرخ بودن ارز» به این معناست که تولیدکننده ایرانی با دلار ارزان‌تر ابزار تولید و کالاهای واسطه‌ی تولید را وارد کند و از سوی بورژوازی تجاری با دلار گران‌تر، کالاهای مصرفی را وارد نماید تا تولید داخلی بیش از این در بازار جهانی له نشود. اگر نرخ ارز توسط بانک مرکزی به صورت تک‌نرخ در بیاید، شرایط به نفع بورژوازی تجاری تغییر کرده و وضعیت تولید بدتر می‌شود. چرا که صادرکننده‌ی محصول و تولیدکننده‌ی ما با همان نرخ ارزی کار می‌کند که واردکنندگان و تجار کالاهای مصرفی خارجی کار می‌کنند.

ه) اقتصاد سیاسی بیکاری و سیاست خارجی مبتنی بر مبادله‌ی نا برابر

سرمایه‌داری ایرانی و طرفدارانش، از این رهگذر وجود خود را توجیه می‌کردند که: «حضور ما و انگیزه‌ی شخصی ما برای فعالیت اقتصادی موجب می‌شود که تولید افزایش یابد و بیکاری کاهش یابد»، به نظر می‌رسد با این وضعیت این طبقه مشروعیت و فلسفه‌ی وجودی خودش را از دست داده است. به همین جهت جریان لیبرال وطنی تلاش دارد بحران اقتصادی ایران را در درجه‌ی اول ناشی از بحران سیاسی در مباحثی چون تولید انرژی اتمی و نزاع سیاسی ایران-اسرائیل و حواشی این نزاع در لبنان، سوریه، عراق و مصر و در نهایت سیاست‌های غرب ستیزانه‌ی ایران معرفی کند. راه حل اولیه‌ی آنها نیز جز رها کردن بلوک شرق جدید و ادغام در بلوک غرب جدید (و به تعبیر خودشان ترکیه شدن) نیست. از نظر آنان چین و روسیه و ... نیروی شاکت‌حاکم

اند و نیروی دیگری هم در جامعه‌ی جهانی وجود دارد که گریز از آن نمایانگر بسط استبداد در یک کشور است. ۱۱ گویا صرفاً به این بهانه که اجناس شرقی هنوز بنجل هستند و تجارتِ نا برابر با کشورهای اردوگاه غرب جدید با کلاس تر است، می‌توان مشکلات را با سیاست «نگاه به غرب» حل کرد.

افسانه‌پردازیِ سیاسی لیبرال‌ها ناشی از این است که روابط واقعی سیاسی را بازتاب روابط واقعی اقتصادی و امنیتی (البته امنیت سرمایه و نه امنیت کار) میان کشورهای نمودانند. فروش نفت ارزان ایران به شرق و تهدید امنیتی اسرائیل توسط قدرت ایران، آمریکا را به وحشت می‌اندازد. آمریکا نمی‌تواند (به دلیل اهمیت اقتصادی-امنیتی کشورهای چوچون ایران و سوریه برای اردوگاه شرق جدید) مانند عراق و لیبی به آنها تعرض نظامی کند. مخصوصاً در شرایطی که دیگر مجمع دیوانگان حزب جمهوری خواه بر آمریکا حاکم نیست، احتمال وقوع تحرکاتی از این دست پایین‌تر است. لذا اردوگاه سرمایه‌داری به دنبال اجرای «سیاست تضعیف» هستند. سیاست تضعیف در وهله‌ی اول هزینه‌های امنیتی - اقتصادی کشورهای وابسته را زیاد می‌کند. مثلاً همانطور که ایران و روسیه و چین در بحرین و عربستان هیچ آمیدی به پیروزی شیعیان ندارند و تنها به آنان به مثابه ابزار تضعیف و تهدید رژیم‌های رقیب نگاه می‌کنند، آمریکا و اتحادیه اروپا و قطر و عربستان نیز صرفاً در برابر سوریه تاکتیک تضعیف را پی می‌گیرند. تضعیف به این معنی که نیروهای اپوزیسیون را پشتیبانی و رژیم سوریه را تحریم و یا صرفاً به جنگ تهدید کنند و مهم نیست که اپوزیسیون سوری قتل عام شود. صرفاً مهم این است که رژیم اسد کمتر جفتک بیندازد! کاری که با ایران پس از انقلاب ۵۷ نیز انجام دادند.

در تحلیل نهایی، سیاست تضعیف در نزاع‌های بین دول سرمایه‌داری منجر به این می‌شود که وابستگی اقتصادی کشورهای پیرامونی افزایش یابد. از باب نمونه در سال گذشته سوریه یک قرارداد تسلیحاتی ۸ میلیارد دلاری را با جمهوری فدراتیو روسیه می‌بندد و زرادخانه‌های شیمیایی و میکروبی خود را بازتولید می‌کند. ۱۲

وقتی کشوری توسط بلوک مقابل تحریم می‌شود، انحصار مبادلات خارجی توسط کشورهای اصلی اردوگاه با آنان کامل تر می‌گردد. در اثر این انحصار، قیمت تولیدات صادراتی این کشورها (مثل نفت برای ایران) کاهش یافته و در مقابل قیمت کالاهای وارد شده از کشور توسعه یافته تر و قوی تر، افزایش می‌یابد. این مساله موجب می‌شود که موج

بیکاری، کشورهای وابسته را بیش از پیش فرا گیرد. در نتیجه، کلیه صنایع ملی و فعالیتهای اقتصادی خرد و کلان داخلی با مشکل مواجه شده و فرصتهای شغلی متنوع نابود میشود و رشد اقتصادی متاثر از تولید ملی نیز، کاهش حیرت‌انگیز خواهد داشت.

(و) و اما، چه باید کرد؟

اقتصاد دانی مانند فردریک لیست*** معتقد بود که: «نظریه‌ی کارایی بازار و بهتر شدن رفاه دو طرف خریدار و فروشنده در مبادله - که توسط آدام اسمیت مطرح شد- و یا نظریه‌ی مزیت نسبی تجاری ریکاردو که مدعی استعداد انحصاری هر کشور در تولید چند کالای خاص بود»، دارای نواقص جدی است. چرا که اولاً احکام آنها ابدی و جهان شمول توصیف شده بودند و ثانياً رابطه‌ی مبادله‌ی آزاد برای کشور ضعیف تر مضر است. او معتقد بود در این قانون جنگل بازار، ضعیف حتی قبل از اینکه بخواهد قوی شود، توسط کشورهای صنعتی خورده خواهد شد و اقتصاد جهانی نیز فرصت بهره‌گیری از ظرفیتهای بالقوه‌ی تولیدی ملل را نخواهد داشت. در زمان جوانی خود فردریک لیست، این مساله‌ی بگرنج گریبان‌گیر کشورش آلمان (به مثابه همسایه‌ی دیوار به دیوار فرانسه و انگلیس صنعتی) شده بود. لذا او برای مقابله با این وضعیت نا عادلانه در مبادله، توصیه می‌کرد که قوانین گمرکی کشورهای ضعیف‌تر مستحکم گشته و با مقررات گمرکی جدیدی (از قبیل افزایش تعرفه‌های گمرکی) واردات کنترل شود و مقرراتزدایی بازار به سبک نظرات کسانی مثل لاک، اسمیت و هیوم منع گردد تا اقتصاد ملی به سطحی از اشتغال زایی گسترده و توسعه یافتگی داخلی برسد. ۱۳

بخش قابل توجهی از نظریات مکتب تاریخی آلمان و در راس آن فردریک لیست بعدها در آثار اساتید اقتصاد توسعه در کشورهای جهان سوم، تکرار شد. نظریاتی که نتایج آن نیز در مسیر توسعه‌ی ملل عقب افتاده، تا به حال ضربه‌ی مهمی به الهیات

اقتصاد نو لیبرال و نمایندگان آن در ایران زده است. ۱۴.

* * * * *

همانطور که گفتیم، روایت لیبرال‌های وطنی از تضاد کار- سرمایه به این گونه است که عدم انعطاف بازار کار و عدم امکان تعدیل نیرو به کاهش سود سرمایه و در نتیجه کاهش انگیزه‌ی سرمایه گذاری توسط سرمایه دار و در نهایت کاهش استخدام و کاهش اشتغال می‌انجامد. ۱۵ در این روایت تضاد اصلی کار و سرمایه به تضاد کارگران شاغل و

کارگران بیکار تقلیل می‌یابد.

ولی تجربه‌ی ایجاد انحصارات در سرمایه‌داری کشورهای صنعتی ثابت کرده است که در بهترین شرایط نیز، بحران اضافه تولید شرکت‌های خصوصی و انباشت سرمایه‌ی مالی مازاد، موجب می‌گردد که آنان اقدام به انتقال سرمایه‌ی خود از بخش پردردسر صنعت و کشاورزی به بخش بی‌دردسر سوداگری پولی- مالی بکنند.

از سویی مشکل ناکارآمدی و بحران در شرکت‌های تولیدی ایرانی لزوماً ناشی از ۳۸۵ هزار تومان دستمزد نیروی کار نمی‌باشد. مشکلات سازمان‌های خصوصی سرمایه را باید در اموری جستجو کرد که سرمایه‌داری ایرانی توانایی اصلاح آن را ندارد و به همین دلیل همه‌ی کاسه و کوزه‌ها را بر سر طبقه‌ی کارگر می‌شکنند.

عواملی مثل «تنش‌های سیاسی، موانع فرهنگی و مذهبی از قبیل فشار مرتجعین مخالف توسعه‌ی اقتصادی، ناکارآمدی بانک‌ها و موسسات پولی و مالی در تجهیز منابع مالی صاحبان سرمایه، عدم وجود نخبگان مدیریت منابع انسانی، واردات بی‌رویه‌ی کالاهای مصرفی توسط مافیاهای اقتصادی، فساد مالی بانک‌ها و سوداگری خود سرمایه‌داران و بوروکراسی دست و پاگیر دولتی در پیش برد امور روزمره‌ی بنگاه‌ها و ...» همه جزو عواملی هستند که سرمایه‌داری ایران قادر به مهار آن - به منظور تضمین سود خود و رشد اقتصادی مناسب- نیست. لذا در این میان زور سرمایه‌داری ایرانی تنها به کارگران و کلیه‌ی نیروهای کار مزدی می‌رسد و طبیعتاً سرمایه‌داران وطنی نیز از عدم تشکل و از هم گسیختگی این طبقه سود می‌برند.

به هر جهت، از طبقه‌ی سرمایه‌دار ایرانی انتظار خاصی نمی‌توان داشت. سرمایه‌داری تنها به واسطه‌ی فشار طبقه‌ی کارگر متشکل از جای خود تکان می‌خورد و ممکن است تغییری در عملکرد و اهداف خود دهد. کارآفرینان ایرانی اما گویا خیال ندارند به وظایف اجتماعی بورژوا - دموکراتیک خویش عمل کنند و گویا از تداوم این وضعیت هم، چندان بدشان نمی‌آید.

این طبقه‌ی کارگر است که باید در کنار اهداف خود، آن وظایف را نیز پیش‌برد و پروژه‌ی نا تمام مدرنیزه کردن ایران را تکمیل کند و از سوی دیگر، با هژمونی یافتن خود مطالباتش را در صدر مطالبات اقتصادی قرار دهد. در این میان، بی‌شک «رفع معضل بیکاری، تامین امنیت شغلی و پرداخت حقوق بیکاری، آنهم به وسیله‌ی فشار به طبقه‌ی

سرمایه‌دار معاصر» از اصلی‌ترین مطالبات این طبقه محسوب می‌شود.

با نوشتها:

* . نهادگرایی عبارت است از نگرشی اقتصادی-اجتماعی که دارای منابعی چون جامعه‌شناسی وبری و زومبارتی و همچنین اقتصاد سیاسی مکتب تاریخی آلمان و نظریات توسعه‌گرایان است. اخیراً حتی این نظریه در علوم سیاسی و علوم تربیتی نیز بسط یافته است. «شاخه‌ی نهادگرایی جدید» بر خلاف نهادگرایی قدیم بیشتر به دیدگاه‌های لیبرالیستی نزدیک است. اما در یک نگاه کلی، نهاد گرایی تئوری اجتماعی و اقتصادی مدرنی است که به نقش نهادها (منظور از نهادها قواعد بازی جامعه که مرکب از قوانین حقوقی و سیاسی به مثابه نهادهای رسمی و همچنین فرهنگ و مذهب و هنجارها به مثابه نهادهای غیر رسمی می‌باشد) در ساختارهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی توجه می‌کند و آنان را عامل اصلی توسعه‌ی سیاسی-اقتصادی یک جامعه می‌داند. هرچند نهادگرایان توضیح نمی‌دهند که چگونه در دنیای مدرن تغییرات نهادی به بن بست رسیده است و بطور مثال در ایران راه ایجاد نهادهای مولد (در نبود جامعه مدنی) چیست؟

نمایندگان این اندیشه در ایران کسانی چون: ستاریفر (مشاور اقتصادی خاتمی) ، فرشاد مومنی (مشاور اقتصادی میر حسین موسوی) و احمد میدری (نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی در دوره‌ی ششم) هستند. از میان نظریه پردازان جهانی این نگرش نیز می‌توان به کسانی چون: جان کنت گالبرایت، داگلاس نورث، ویلن و آسملو اشاره کرد.

** . جان مینارد کینز اقتصاد دان بریتانیایی و از بزرگترین اصلاح گران نظام سرمایه‌داری و علم اقتصاد در قرن بیستم بود که برای سرپا نگه داشتن این سیستم به وسیله‌ی اعطای امتیازات جزئی و از طریق سیاست‌های مداخله گرانه دولتی، تلاش‌های تئوریک زیادی را مبذول داشت.

***. محمد طیبیان / استاد اقتصاد لیبرال دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه شریف است که در پاسخ به مقاله‌ی یکی از رفقا

در نشریه‌ی مهرنامه، این تیترا را برای پاسخ اش انتخاب کرده بود: «برادر جان، جنگ طبقاتی تمام شده است!»

****. فردریک لیست، اقتصاددان بورژوازی آلمانی (که می‌توان گفت جزو معدود اقتصاددانانی است که مارکس از او در کتاب سرمایه تا حدی تمجید می‌کند و او را با نقد کوبنده‌ی خود بی‌حیثیت نمی‌کند) از تئوریسین‌های مکتبی اقتصادی به نام مکتب تاریخی آلمان در قرن نوزدهم است. این مکتب از اقتصاددانان لیبرال آلمانی (مثل خود لیست، اشمولر و دیگران) تشکیل شده بود که با وجود توافق در برخی از نظریات اقتصاد سیاسی کلاسیک لیبرال و نظریات ریکاردو و اسمیت - با توجه به شرایط تاریخی ویژه‌ی کشورها و از جمله خود آلمانِ کهن- به روش‌شناسی جهان‌شمول اقتصاد سیاسی راست نقدهای جالبی وارد کردند و در برخی مبانی شناخت‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ی اقتصاد لیبرال تجدید نظر نمودند. (تاریخ اندیشه‌های اقتصادی / ژید - ریست / ترجمه کریم سنجایی / انتشارات دانشگاه تهران / صفحات ۴۴۲ تا صفحه ۴۵۱ پیرامون فردریک لیست و اقتصاد ملی)

توضیحات:

۱. سخنرانی ایراد شده/ دکتر فرشاد مومنی / دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی در مورد وال استریت / آذر ۱۳۹۰

۲ . امروزه علی‌رغم اینکه نام سازمان سیاسی حاکم بر کشور چین (حزب کمونیست!) است، ولی دستمزد یک کارگر چینی به طور متوسط حدود هفت دلار در روز می‌باشد و از سویی اوضاع دهقانی نیز تاسف بار تر است چرا که اغلب روستائیان با درآمد حدود یک و نیم دلار در روز زندگی می‌کنند. در این زمینه ن.ک به : «چین و پویش‌های انباشت سرمایه / مارتین لندزبرگ-پاول برکت / ترجمه‌ی دکتر احمد سیف / شماره‌ی هشتم نشریه‌ی الکترونیکی - مهرگان»

۳. نظریه و سیاست‌های اقتصاد کلان / جلد دوم / عباس شاکری / نشر ارفع / فصل ششم (منحنی فیلیپس/ تورم) . همچنین

نگاه کنید به نقدهای فریدمن به این نظریه در همان جا

۴. اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری / دکتر فرشاد مومنی / نشر نقش و نگار / پائیز ۱۳۸۶ / صفحات ۱۲ الی ۱۴ از مقدمه و همچنین بنگرید به شماره‌ی ۲۴ ماهنامه‌ی نسیم بیداری و گفتگوی این نشریه با فرشاد مومنی تحت عنوان: «تعدیل ساختاری به اسم عدالت محوری اجرا شد». همچنین ملاحظه‌ی آمارهای بانک مرکزی و مقایسه‌های نرخ بیکاری بین دوران توقف سیاست تعدیل ساختاری (از ۷۵ تا ۸۵) و اجرای دوباره‌ی آن در دوران دولت فعلی که به نرخ بیکاری ۲۰ درصد نیز رسیده است نیز، خالی از لطف نیست.

۵. دکترین شوک / نائومی کلاین / ترجمه‌ی خلیل شهابی / نشر کتاب آمه ، همچنین نگاه کنید به اثر ارزنده‌ی محمد قراگوزلو تحت عنوان «بحران: نقد اقتصاد سیاسی نئولیبرال» / نشر نگاه / فصل دوم

۶. در این زمینه مراجعه کنید به یادداشت یوسف اباذری تحت عنوان «دولت دهم‌ها یکی ترین دولت تاریخ ایران است» :

<http://www.sobh-emrooz.com/archives/۳۰۲۲>

۷. دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ / کارل مارکس / ترجمه حسن مرتضوی / نشر آگه / صفحه ۱۲۴

۸. تبارهای دولت‌های استبدادی / پری اندرسون / ترجمه حسن مرتضوی / نشر ثالث / فصل مربوط به «بلاد اسلامی» ، همچنین ن.ک به مصاحبه‌ی دکتر شاپور اعتماد در ضمیمه‌ی شماره‌ی ۱۴ مهرنامه پیرامون کتاب پری اندرسون

۹. منظور از «خوشه چینی» در ادبیات عامیانه‌ی روستائیان جنوب ایران، عمل گروهی از خانواده‌های ضعیف دهقانی بود که محصول زائد یا بر زمین ریخته شده در پروسه‌ی برداشت محصول را جمع می‌کردند که این افراد را «خوشه چین» می‌خواندند. آن‌ها پس از اصلاحات ارضی در دوران حکومت پهلوی دوم به زاغه نشینان شهری تبدیل شدند.

۱۰. البته لازم است در برابر این نقد اقتصاد نفتی، مراقب باشیم به دام «ضد نفتی گرای» و تز حمایت از خصوصی سازی نفت - که لیبرال‌های وطنی از ترس اقتصاد نفتی طرح کردند- نیفتیم. در این زمینه مقاله‌ی قابل توجه «نقدی به نظریه نئولیبرالیستی دولت رانت خوار نفتی» / نوشته‌ی دکتر محمد قراگوزلو / مرداد ۱۳۸۹ ، بحث‌های مفیدی طرح نموده و نگاه نیروهای چپ و مترقی را در ارتباط با مسئله‌ی نفت و اقتصاد نفتی ایران را خلاصه کرده است.

۱۱. در این زمینه مراجعه کنید به: نقد مواضع مدافعان مداخله‌ی بشردوستانه / عابد توانچه / پائیز ۱۳۹۰ :

<http://www.sobh-emrooz.com/archives/۲۲۰۳> (بخش تزه‌ها و آنتی تزه‌های مربوط به سیاست خارجی لیبرال‌ها)

۱۲. البته نا گفته نماند که کشورهای عرب حاشیه‌ی خلیج فارس نیز، سالیانه چند برابر این مبلغ را از آمریکا سلاح خریداری می‌کنند. به این مبالغ، خریدهای نظامی پر هزینه‌ی هند و اردن را نیز باید اضافه کرد.

۱۳. اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی / فردریک لیست / ترجمه‌ی عزیز کیاوند / نشر دیدار / پیشگفتار مترجم

۱۴. در این رابطه پروسه توسعه اقتصادی بورژوازی برزیل، هندوستان و ژاپن در دهه‌ی ۶۰ میلادی قابل توجه است.

۱۵. تاملی بر پیش نویس اصلاحیه‌ی قانون کار ایران/ف.رئیس دانا و م.مالجو/صفحه‌ی ۶ / پرتال جامع علوم انسانی

از تحرک "دلواپسان" تا فعال شدن

دولت پنهان!

تقی روزبه



واقعیت آن است که در برابر تحرکات عملی باندها و جناح افراطی، دولت روحانی بیشتر به گفتاردرمانی توسل جسته است که به هیچ وجه پاسخ گوی تعرض این جناح نیست. انفعال او در برابر حمله به زندانیان سیاسی نمونه بارزی از این رویکرد است.

اگر بیاد داشته باشیم چند مدت پیش یکی از نمایندگان این طیف در مجلس، حسینیان حامی معروف سعید امامی از دست اندرکاران اصلی قتل های زنجیره ای، در سخنانی رسماً شروع فاز جدیدی از فعالیت مخالفان دولت را اعلام داشت که به گفته وی باید آن را پایان رویکرد "تحمل و تسامح" تا کنونی دولت از سوی این جریان و آغاز دوره تازه ای از مخالفت خوانی مستقیم با آن دانست.

مدتها پیش رهبر با اصطلاح معنوی این جریان، مصباح یزدی، با لحن بی سابقه ای دولت را دروغگو و هموارکننده مسیر سکولاریسم و لیبرالیسم خوانده بود. تحرکات تازه این طیف در همین مدت نشان دهنده آن است که آنها همانطور که اعلام کرده بودند، شمشیر را از روبرو و در تمامی حوزه ها نظیر مذاکرات ژنو، که دولت را به تسلیم و سازشکاری متهم می کنند، عدم دفاع قاطع از گشت های حجاب و عفاف، سست کردن تداوم جوپادگانی در دانشگاه ها و مخالفت با سیاست های آموزش و پرورش و عرصه فرهنگی، عدم برخورد لازم با خطاهای رسانه های وابسته به اصلاح طلبان و یا شل کردن بندهای فیلترینگ و... نه فقط به افشاگری فعال تری روی آورده اند بلکه با متهم کردن دولت به ضعف و عقب نشینی در مقابل دشمنان و مخالفان نظام، خود مقابله مستقیم روی آورده اند. هم چنین آنها ضمن برگزاری تجمعات بدون مجوز، در عین حال سرسختانه با هرگونه تجمع و گردهمائی مخالفان خود و نیز حامیان دولت و اصلاح طلبان حتی اگر آنها مجوزی هم داشته باشند مخالفت می ورزند و فراتراز آن با بسیج چماقداران، این گونه تجمعات و مراسم را به هم می زنند. ممانعت از سخنرانی رفسنجانی که منجر به کنسل شدن آن شد، و اخیراً تهدید هجوم به سخنرانی حسن خمینی و یا حمله به مراسمی که با حضور خاتمی به مناسبت بزرگداشت پدر همسرش در فضای دانشگاهی ترتیب داده شده بود و یا ممانعت از مراسم و تجمعاتی چون سخنرانی احسان شریعتی در یکی از شهرها و در

اقصى نقاط کشور و یا دانشگاه ها، وارد فاز اقدامات عملی شده اند. فیلم من روحانی هستم، برگزاری تجمع علیه بدحجابی مقابل وزارت کشور و یا اعلام تجمع دوم دلوایسان مقابل مجلس، همه و همه بخشی از تحرکات تازه آنهاست. نگاهی به فعال شدن همزمان حلقه های گوناگون وابسته به این جریان نظیر حلقه روحانیت، حلقه نمایندگان آنها در مجلس، فعال شدن چماقداران، برگزاری همایش ها، از جمله همایش گسترده و پرسروصدای "دلوایسیم" در سفارت سابق آمریکا و نگاهی به ترکیب شرکت کنندگان در آن، فعال شدن بسیج دانشجویی و بخش باصطلاح رسانه ای فرهنگی و هنری وابسته به سپاه ... حکایت از هم آهنگ شدن آنها از مرکز واحدی دارد. در این میان نقش سپاه و رسانه های وابسته به آن در سازماندهی این جریان ها برکسی پوشیده نیست. موضع گیری های اخیر سپاه علیه دولت نظیر صدور بیانیه اعتراضی نسبت به گزارش پی آمدهای مخرب تولید بنزین سمی و یا پخش پارازیت در اماکن مسکونی و مشرف به آن و نارضایتی از عدم تخصیص سهمی که در اقتصاد مقاومتی برای خود می طلبند، بازتاب دهنده نارضایتی سپاه از روند امور است. حمله به زندانیان سیاسی را نیز باید بخشی از پروژه امنیتی کردن و تشدید فضای ارعاب و اختناق سیاسی توسط این جناح افراطی و باهدف کورکردن مطالبه فراگیر آزادی زندانیان سیاسی به شمار آورد. بهر حال فعال شدن مجدد دولت موازی و پنهان و اتاق فکر آنها و در مرکز آن سپاه و بسیج را باید یکی از تحولات جدید پس از طی ۹ ماه از روی کار آمدن دولت روحانی دانست.

بزعم نیروهای افراطی و شبه فاشیست وابسته به حاکمیت، اکنون فرصت مناسبی برای عرض اندام آنها و فلج کردن اقداماتی که به مذاق آنها خوش آیند نیست فراهم شده است. ناگفته نماند که عقبه این جریان به نحوی به بیت رهبری وصل می شود. چنانکه خامنه ای با امتناع از حضور در نمایشگاه کتاب به نحوی نارضایتی خود را از سیر تحولات فرهنگی و اجتماعی (چون برخی مخالفت ها با گشت ارشاد و یا برخورد با اصطلاح بدحجابان، و یا کاستن از دامنه فیلترینگ و سانسور و ..) به نمایش گذاشت و باین ترتیب سیکنال مثبتی برای این جماعت ارسال داشت. البته او پیشتر هم در پیام سال جدید در کنار اقتصاد مقاومتی بر تحقق مدیریت جهادی در حوزه فرهنگی و مبارزه علیه رخنه بسیار خطرناک تهاجم فرهنگی انگشت تأکید نهاده بود و حتی فراتر از آن به طور تلویحی نهادهای گوناگون متولی فرهنگی را برای به میدان آمدن و اقدامات موازی و خودسرانه تشویق کرده بود.

اساسا در پی بهم خوردن تعادل مستقر رژیم در پی انباشت بحران

چندجانبه، و خوردن جام زهر و عقب نشینی قهرمانانه، حاکمیت برای حفظ بقاء خود، سیاست متضاد و دوگانه قبض و بسط درحوزه داخلی (تشدیدسرکوب و اختناق) و درحوزه خارجی گشایش مناسبات با قدرت های بزرگ در حوزه های تحریم نفتی و بانکی فلج کننده را درپیش گرفت و برآن شد که با تلاش مضاعف برای عایق بندی بین ایندوعرصه، از بهم خوردن بیشترتعادل خود و یا احیانا نفس تازه کردن جنبش ضداستبدادی-مذهبی و مطالباتی ممانعت به عمل آورد

در تهاجم جدید نیروهای شبه فاشیستی و اقتدارگرا دو نکته را نباید نادیده گرفت:

نخست آنکه نگرانی اصلی آنها نه از دولت بلکه از افزایش روحیه و اعتمادبه نفس مردم و به میدان آمدن مستقیم آنها و فعال شدن کارگران و دانشجویان و زنان و هنرمندان و سایرارجامعه است که اساسا با سیاست های واپسگرایانه و ضدمردمی حاکمیت سراپافاسد و گندیده درتقابلند و درجستجوی آزادی و عدالت اجتماعی می باشند، آنانی که انزوایشان در انتخابات گذشته را نیز رقم زدند. و در اصل انتقادهای و حملات آنها به دولت برای آن است که مبادا سیاست های کج و دارمریز آنها موجب تقویت صف مستقل شهروندان و نفش آفرینی آنها بشود. آنها تجربه جنبش اعتراضی سال ۸۸ را بخاطردارند و می دانند که درجامعه مملواز مطالبات معوقه و آکنده از نارضایتی و خشم، از شرکت اعتراضی در انتخابات تا پس گرفتن رأی خود و تا شعارمرگ براصل ولایت فقیه، راه درازی نیست.

نکته دوم آن که دولت کنونی اساسا بدنبال چانه زنی و لابی گری در بالاست، تا ایجادفضای لازم و تنفسی برای سازمان یابی و حضورفعال مردم و جامعه مدنی. چنانکه عدم صدورمجوز راه پیمائی کارگران در ماه مه امثال و یا عدم صدور مجوز برای همایش و نهادهای مردمی و مستقل و یا ابطال تصمیم های غیرقانونی جناح تندرو دربستن غیرقانونی روزنامه ها (که توقیف روزنامه قانون به بهانه واهی از آخرین آنها بود) حاکی از انفعال و بی عملی دولت است.

واقعیت آن است که در برابرتحركات عملی باندها و جناح افراطی، دولت روحانی بیشتر به گفتاردرمانی توسل جسته است که به هیچ وجه پاسخ گوی تعرض این جناح نیست. انفعال او دربرابرحمله به زندانیان سیاسی نمونه بارزی از این رویکرداست. اگرآنها می توانند براحتی همایش های چون "دلواپسیم" برگزارکنند، چرا مثلا کانون نویسندگان ایران، هم چون سالیان گذشته، قادرنیست که مجمع علنی و قانونی خود

را برگذار کند و یا کارگران و دانشجویان و زنان و ... چرا قادر نیستند همایش های مشابه برگزار نمایند؟ اکثریت مردم ایران هم بطریق اولی حق دارند که دلواپسی های خود را با صدای بلند مطرح سازند، با صدائی چنان بلند که فریاد شبه فاشیست ها در برابر آن حقارت خود را به نمایش بگذارد.

۱

ز قضا بهترین شیوه خنثی کردن این توطئه ها فراهم ساختن فضای تنفسی برای برگزاری تجمعات و سازمان یابی نیروهای آزادیخواه و عدالت طلب و حفظ امنیت همایش ها و تجمعات در برابر تهاجم های شبه فاشیست ها است که در متن چنین روندی جامعه سرشار از مطالبات معوقه و انباشته شده می تواند رفته رفته روی پای خودبایستد و خود توطئه های آنها را خنثی کند.

۲۰۱۴-۰۵-۰۸

کنفرانس درباره به سایه راندن زنان مهاجر... استکهلم

کنفرانس درباره به سایه راندن زنان مهاجر و زنان رومر در بازار کار

با شرکت مهرداد درویش پور، امینه کاکاوا به، و کونوک و... در روز
فوروم فمینیستی در استکهلم

زمان: شنبه ۱۰ می ساعت ۱۶ تا ۱۷ بعد از ظهر

مکان: Feministiskt forum, ABF, Stockholm

پژوهش ها نشان می دهند که زنان مهاجر تبار با کار در طاقت
فرساسترین مشاغل و دریافت کمترین دستمزدها، نقش مهمی در ساختن
نظام رفاهی سوئد دارند، بی

آنکه توانمندی ها و خلاقیت های آنان برسمیت شناخته شود. برای

پدیدار سازی زنان مهاجر و زنان رومر در بازار کار چه می توان کرد؟

فورم فمینیستی برای نهمین بار در ۱۰ ماه می روز دیدار و کنفرانس های فمینیستی خود را برگزار می کند. یکی از کنفرانس های گوناگون این روز، به بررسی ناپدیدار

سازی زنان مهاجر و زنان رومر در بازار کار سوئد می پردازد. این کنفرانس از ساعت ۱۶ تا ۱۷ در سالن کاتا با شرکت مهرداد درویش پور استاد دانشگاه و پژوهشگر

جنسیت و قومیت، امینه کاکاوا به نماینده پارلمانی حزب چپ و از برگزارکنندگان این کنفرانس، وکو کنوک پژوهشگر بازار کار، روزیتا گرن فروش نماینده فورم بین المللی زنان

رومر و مسافر، سمیران اسحاق، فعال حقوق زنان، آنا مارگارتا لियो نماینده حزب چپ در اپوزیسیون شورای شهر استکهلم، ... برگزار خواهد شد.

<http://femiforum.files.wordpress.com/2014/04/femforum-program14-webb.pdf>

وضعیت سالمندان ایران در دوران فروپاشی ارزشهای سنتی

گفتگو امید رضایی با مهرداد درویش پور

مسئول وضعیت فعلی سالمندان، در درجه اول دولت است. دولت باید از طریق افکار عمومی، رسانه ها و جامعه مدنی، برای ایجاد خانه های امن سالمندان، بهبود وضعیت پزشکی آنان و تضمین درآمد حداقلی شان، تحت فشار رسانه ها و افکار عمومی قرار بگیرد.

در بررسی مسائل اجتماعی، تمرکز خاصی بر گروه های ضعیف و آسیب پذیر، مانند کودکان، تهیدستان و همچنین سالمندان وجود دارد.

در ایران، نگهداری از سالمندان تا شاید همین دو دهه اخیر، وظیفه بدیهی خانواده‌ها و جوان‌ترها پنداشته می‌شد، اما در دهه‌های اخیر ارزشهای اجتماعی و به دنبال آن سبک زندگی ایرانیان، تغییر یافته است.

«خانواده‌های گسترده» اگر از بین نرفته باشند، جز در مناطق روستایی و در میان خرده‌فرهنگ‌های سنتی، پدیده‌ای نادر هستند و با رشد روزافزون «فردگرایی»، خانواده‌ها دیگر نگهداری و رسیدگی به وضعیت سالمندان را وظیفه بدیهی خود نمی‌دانند.

برخلاف رویه رسانه‌های رسمی و حکومتی که مدام بر ارزشهای سنتی و خانوادگی تاکید و ایدئولوژی رسمی «خانواده‌محور» را تبلیغ می‌کنند، ارزشهای سنتی در میان طبقه متوسط شهری روزبه‌روز بی‌اعتبارتر می‌شوند. از طرفی با توجه به وضعیت بد اقتصادی در سال‌های اخیر و اشتغال بیش از پیش زنان، خانواده‌ها دیگر امکان نگهداری از والدین سالمند خود را ندارند.

به این ترتیب، سالمندان، به خصوص آن دسته که توان اقتصادی خود را از دست داده‌اند و از درآمد کافی برخوردار نیستند، به یک گروه اجتماعی فراموش‌شده تبدیل می‌شوند که هیچ نهادی مسئولیت رسیدگی به امورشان را بر عهده نمی‌گیرد.

مدرن شدن جامعه ایران در فقدان نهادهای مدرن

مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس، معتقد است در ایران، برخلاف بسیاری از کشورهای دنیا، جایگزینی ارزشهای سنتی با ارزشهای مدرن، نه به دلیل رشد اقتصادی و صنعتی، بلکه بیشتر تحت تاثیر فرآیند جهانی شدن بوده است.

درویش‌پور می‌گوید فرآیند مدرن شدن در کشورهای دموکراتیک غربی، همراه با دولت رفاه بود. یکی از کارکردهای دولت رفاه، در جوامع دموکراتیک و صنعتی، ایجاد نهادهای حرفه‌ای و رسمی برای نگهداری از کودکان و سالمندان است (وظایفی که پیش از آن بر عهده خانواده‌ها بود).

برخی کشورهای صنعتی دیگر مانند ژاپن و تا حدودی چین، فرآیندی دوگانه و پیچیده را طی کرده‌اند. ژاپن با این که نظام سیاسی دموکراتیک دارد و کشوی قدرتمند و صنعتی است، یکی از ضعیف‌ترین دولت‌های رفاه در میان کشورهای صنعتی را دارد، اما وجود یک فرهنگ

قدرتمند سنتی در این کشور، باعث شده نقش خانواده و الگوهای سنتی حمایت از خویشاوندان، همچنان تاثیرگذار باشد.

این جامعه‌شناس اضافه می‌کند: «یعنی ما با کشورهای صنعتی با اقتصاد فردمحور که در آن خانواده نقش سابق را ندارد روبه‌رو هستیم که به رغم هسته اقتصادی صنعتی، خانواده بزرگ و خویشاوندی در آن نیرومند است، نوعی راه حل بینابینی که در آن فرهنگ حمایت از والدین و خویشاوندان سالخورده همچنان قوی است.»

ایران اما شرایط ویژه‌ای دارد: نه همانند جوامع غربی دموکراتیک و همراه با دولت رفاه است که به این ترتیب از سالمندان به شکلی حرفه‌ای و نهادینه‌شده حمایت شود، و نه فرهنگ خانواده‌گرا و سنتی که هنوز در ژاپن و چین نیرومند است، آن جایگاه و اهمیت سابق را دارد.

درویش‌پور می‌گوید: «مردم ایران به عنوان نوعی تقابل با ایدئولوژی خانواده‌گرای حکومت دینی، به شدت تحت تاثیر فرآیند جهانی شدن قرار دارند که باعث شده الگوهایی که در گذشته می‌توانست نوعی افتخار و اعتبار باشد، برای بسیاری از ایرانیان موضوعیت خود را از دست بدهد. بنابراین این فرآیند متناقض، نسبت به ژاپن یا چین، در ایران دشواری‌های جدی‌تری را به همراه دارد.»

به این ترتیب، با فروپاشی ارزشهای پیشین، فشارهای روزافزون اقتصادی و گسترش فرهنگ فردگرایی از سویی، و فقدان دولت رفاه از سوی دیگر، حمایت از والدین سالخورده امکان‌پذیر نیست.

مهرداد درویش‌پور معتقد است این وضعیت باعث تنهایی و حاشیه‌ای شدن روزافزون سالمندان در جامعه می‌شود. این جامعه‌شناس تنهایی سالخوردگان را خطری جدی برای جامعه می‌داند؛ خطری که کمتر به آن توجه می‌شود. او معتقد است با توجه به این که ترکیب سنی جامعه ایران رو به پیری می‌آورد، روزبه‌روز بر تعداد اعضای این گروه فراموش‌شده افزوده خواهد شد.

آسیب‌های اجتماعی: محافظه‌کاری اقتصادی

بی‌توجهی و فراموش‌شدگی سالمندان، چه آسیبی ممکن است برای جامعه داشته باشد؟

مهرداد درویش‌پور می‌گوید: «هر فشاری به یک گروه بزرگ از مردم، یک

آسیب اجتماعی است.»

وی معتقد است در ارزیابی جامعه‌شناسانه، همواره تمرکز ویژه‌ای بر «گروه‌های ضعیف» اجتماعی مانند کودکان محروم، جوانان بیکار، زنان تحت ستم، گروه‌های مورد تبعیض و ... وجود دارد. سالمندان نیز یکی از گروه‌های اجتماعی به حاشیه‌رانده شده‌اند که اگر نتوانیم بگوییم یکسره فراموش شده‌اند، بلکه دست کم گروه خاموشی هستند که با بیشترین ناامنی‌ها مواجه‌اند.

درویش‌پور درباره دلیل این حاشیه‌ای شدن می‌گوید: «این گروه نه همانند کودکان و جوانان، آینده‌ساز هستند که جامعه به آن‌ها توجه‌ای ویژه داشته باشد و به قصد سودآوری به عنوان نیروی کار آینده دغدغه آن‌ها را داشته باشد؛ و نه نظیر میانسالان نژم متوسط جامعه هستند که از احترام درخور و زندگی فعالی برخوردار باشند.»

حتی در جوامع غربی که سالمندان از امکانات بیشتری برخوردارند، یکی از گروه‌های حاشیه‌ای محسوب می‌شوند و فراتر از آن، در بخش‌هایی از جوامع ممکن است تلقی پنهانی وجود داشته باشد که سالمندان را «سربار» بدانند. درویش‌پور می‌گوید: «در جامعه ایران که اساساً نه ارزش‌های انسانی در آن نهادینه شده و نه دولت سیاست معینی در حمایت از حقوق گروه‌های سالمند دارد، حس سربار بودن، حس دردناکی است که بسیاری از سالمندان ممکن است با آن روبه‌رو شوند.» از طرف دیگر، به گفته درویش‌پور، هرچند نفس این که سالمندان از حداقل یک زندگی تضمین شده، درخور و استان‌دار برخوردار نیستند و این واقعیت که این گروه فراموش‌شده با انبوهی از دشواری‌ها اعم از بیماری جسمی و روانی، تنهایی، ترس از مرگ و حتی میل به خودکشی روبه‌رو هستند، خود یک آسیب اجتماعی جدی است، اما حس ناامنی اجتماعی و سربار بودن، تنها در خود این گروه اجتماعی تاثیر نمی‌گذارد.

این جامعه‌شناس می‌گوید: «یک خطر بسیار مهم دیگر این است که این مشکل، در رفتار نسل بعدی نیز تاثیر می‌گذارد. هر انسانی اگر حس کند که در دوران کهنسالی از استان‌دار حداقلی برخوردار نخواهد بود، تلاش می‌کند تا جوان است یا از کشور خارج شود تا شرایط پیری را در کشوری با ایمنی کافی به‌سر برد، یا بخش مهمی از توانایی‌های دوره جوانی و میانسالی را - که می‌تواند برای کارآیی بیشتر در حوزه اجتماعی و اقتصادی به کار رود- به ایجاد امکانات شخصی اختصاص می‌دهد تا بتواند دوران پیری را با آن بگذراند.»

به این ترتیب، علاوه بر اینکه گروه بزرگی از مردم، با استرس، ناامیدی و نگرانی از فراموششدگی سروکار دارند، جامعه از منظر دیگری نیز با آسیب مواجه خواهد شد: حس نگرانی از شرایط ناامن زندگی در کهنسالی، ضمن این که خود یک آسیب اجتماعی است، کارآیی اقتصادی دوران جوانی و میانسالی را با رفتاری محافظه‌کارانه برای دوران پیری جایگزین می‌کند تا فرد مطمئن شود در دوران سالمندی می‌تواند گلیم خود را از آب بیرون بکشد.

درویش‌پور، «پسانداز کردن بی‌جا به جای سرمایه‌گذاری اقتصادی، بازنشستگی زودرس، گسترش شغل‌های کاذب و اختصاص نیروی پویای اقتصادی جوان‌تر برای نگهداری از سالخوردگان» را از جمله نتایج فقدان موسسات حرفه‌ای نگهداری از سالمندان و دل‌نگرانی از سرنوشت آنان می‌داند.

مسئولیت‌ناپذیری دولت

مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس، می‌گوید برخلاف غرب که مددکاران اجتماعی، جامعه‌شناسان و نهادهای گوناگون سرمایه‌گذاری‌های عظیمی برای تحقیق در مسئله سالمندان و دشواری‌های آنان می‌کنند تا وضعیت بهداشت، مسکن، تفریح و سایر مسائل آنان را بهبود بخشند، در ایران در هیچ یک از این حوزه‌ها آینده روشنی پیش روی این گروه نیست.

وی معتقد است اگر با یک دولت دموکراتیک و مسئول سروکار داشتیم، این دولت با سرمایه‌گذاری جدی در گسترش خانه‌های سالمندان، ضمن ایجاد اشتغال و تاثیر بر مشکل بیکاری، می‌توانست کمک کند تا سالمندان احساس سرباری نکنند.

این جامعه‌شناس در خصوص اهمیت خانه‌های سالمندان اضافه می‌کند: «خانه‌های سالمندان یکی از پدیده‌های جدی جامعه مدرن هستند که در بسیاری از کشورها روزه روز بیشتر جایگزین الگوهای سنتی نگهداری والدین سالمند می‌شود. دولت ایران اگر به حقوق شهروندان می‌اندیشد، می‌تواند یک چنین سرمایه‌گذاری جدی‌ای بکند و دشواری گروه سالمند را در جامعه کاهش دهد، اما وقتی دولت حتی در برابر جوانان که نیروی فعال اقتصادی و آینده‌سازان جامعه هستند، اینگونه بی‌توجه است، تصور این که نسبت به سالخوردگان که دیگر نقش اقتصادی مفیدی در جامعه ندارند، برخورد بهتری داشته باشد، خوش‌بینانه است.»

فقدان نهادهای مدنی غیر دولتی

نگهداری از سالمندان و رسیدگی به امور آنها، اساساً وظیفه دولت است و امکانات مالی و اقتصادی آن نیز تنها در اختیار دولت است، اما نهادهای مستقل هم در بهبود وضعیت سالمندان نقش فراوان دارند. نمونه خاصی از نگهداری از سالمندان در کشور هند وجود دارد.

به گفته درویشپور، در این کشور به شدت فقیر، سازمان‌های اجتماعی خودمختار، وظیفه مددکاری اجتماعی را برعهده گرفته‌اند. در هند، دولت به دلیل جمعیت زیاد، کمبودهای فراوان اقتصادی، فساد، فقر غیر قابل توصیف و مهم‌تر از همه سیاست‌هایی که خود دولت در پیش گرفته است، اهمیت چندانی به نهادینه کردن مددکاری اجتماعی نمی‌دهد، اما به دلیل پیشینه‌های خاصی مانند نفوذ فراگیر «گان‌دیسیم» و باورهای دینی، فعالیت نهادهای اجتماعی در این کشور نیرومند است. به این ترتیب تعداد قابل توجهی از سازمان‌های خودمختار و داوطلب، وظیفه مددکاری اجتماعی را برعهده گرفته‌اند و تلاش می‌کنند جای دولت رفاه را که حکومت از آن طفره می‌رود تا حد امکان پر کنند.

درویشپور می‌گوید: «در ایران با توجه به دشواری‌های اقتصادی که بسیاری از مردم برای پاسخ به نیازهای اولیه، ناگزیرند بیش از یک شیفت کارکنند، بعید می‌دانم مردم آمادگی چنین فعالیت‌های اجتماعی داوطلبانه را داشته باشند. به خصوص که همبستگی اجتماعی روزبه روز در کشور ضعیف‌تر می‌شود. در ایران نه پدیده‌ای نظیر فلسفه گاندی وجود دارد و نه در دوره شکوفایی جنبش‌های اجتماعی به سرمایه‌بریم که در آنها ارزش‌های جمعی و انسانی گسترش می‌یابند. حتی فردگرایی روزافزون جامعه ایران، از نوع فردگرایی مدرن غربی نیست. در غرب با وجود گسترش فردگرایی، حس انسان‌دوستی و کمک به هم‌نوع کم‌رنگ نیست، بلکه به شکل غیر مستقیم (نظیر نظام مالیاتی و دولت رفاه) نهادینه و سازمان‌یافته است.

در ایران اما با فروپاشی ارزش‌ها، وجود دولتی عمیقاً غیر مسئول، گسترش فقر و شکاف‌های طبقاتی، بحران‌های اقتصادی و توسعه ناهنجاری‌ها، نمی‌توان انتظار داشت مردم خود وارد عمل شوند.»

دشواری‌های مضاعف زنان و فرودستان

در کنار گسترش خانه‌های سالمندان، راهکار دیگر برای حل بحران سالمندان، افزایش درآمد آنان است.

درویشپور اقتصاد را یکی از منابع مهم قدرت می‌داند و می‌گوید:

«هرچه بازنشستگان از درآمد بیشتری برخوردار باشند، امکان این که بتوانند مثلاً کسی را به عنوان مددکار و پرستار استخدام کنند، افزایش پیدا خواهد کرد یا اینکه نهادهای خصوصی نگهداری و حمایت از سالمندان شکل خواهد گرفت.»

به این ترتیب می‌توان گفت وضعیت سالمندان، با موقعیت طبقاتی آنان مرتبط است. طبقات مرفه امکان این را دارند که برای مراقبت از خود یا پدر یا مادر سالمند خود، افرادی را استخدام کنند، اما با حقوق نازل بازنشستگان تهیدست، این امکان برای آنها فراهم نیست و با دشواری‌های بیشتری روبه‌رو هستند.

زنان سالمند، با توجه به اینکه زنان در جامعه مردسالار ایران در مجموع با تبعیض‌های گسترده‌ای مواجه‌اند، بحران‌های جدی‌تری خواهند داشت. بی‌آیندگی، احساس سربار بودن و حاشیه‌ای شدن، در میان زنان سالمند، بیش از مردان شدت دارد و به گفته درویش‌پور، «پدران»، به دلیل اتوریتة مردسالار، جایگاه و منزلت بالاتری در جامعه دارند.

مهرداد درویش‌پور معتقد است مسئول وضعیت فعلی سالمندان، در درجه اول دولت است. دولت باید از طریق افکار عمومی، رسانه‌ها و جامعه مدنی، برای ایجاد خانه‌های امن سالمندان، بهبود وضعیت پزشکی آنان و تضمین درآمد حداقلی‌شان، تحت فشار رسانه‌ها و افکار عمومی قرار بگیرد.

به نقل از

نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران - خارج کشور

زنده باد اول ماه مه

امروز اول ماه مه است، روز جهانی کارگر، روز همبستگی بین‌المللی کارگران، آغاز سال نو کارگری، جشن کارگران ...، جشن؟

جشنی که در آن میلیون‌ها کارگر در زیر خط فقر زندگی می‌کنند!

جشنی که کارگر کوچکترین حق و دخالتی در تعیین نرخ فروش کالایش (کار) را ندارد و دیگران برایش حداقل دستمزد را تعیین می‌کنند

جشنی که میلیاردها تومان ثروت کارگران در بیمه‌های اجتماعی توسط غارتگران نظام سرمایه به یغما برده می‌شود!

جشنی که میلیون‌ها کارگران بی‌کار برای لقمه‌ای نان، به هر شرایط غیر انسانی سرمایه‌داران تن در می‌دهند!

جشنی که زنان زحمتکش دو سویه مورد ستم و اجحاف قرار گرفته و حتی از همان حقوق ناچیز کارگران مرد نیز بی‌بهره‌اند!

جشنی که کارگران مهاجر از کشورهای منطقه، برده‌وار مورد ستم و استثمار و همه‌گونه تحقیر و توهین و بی‌حقوقی قرار دارند!

جشنی که میلیون‌ها کودکان کار، به علت فقر خانواده، به جای نشستن در کلاس درس، ناگزیر به حاشیه خیابان‌ها روآورده و مظلومانه برای لقمه‌ای نان به هر کار سنگین و پستی تن در می‌دهند!

جشنی که کارگران از حق تشکل، اعتصاب و اعتراض محرومند!

جشنی که کوچکترین اعتراض و حق طلبی با اخراج، سرکوب، زندان، شکنجه و مرگ مواجه می‌شود!

جشنی که در آن کارگر زندانی بیماری را از بیمارستان به زندان می‌کشانند و مانع از ادامه مداوای او می‌شوند (رضا شهابی)

جشنی که به کارگر زندانی دیگری با چندین بیماری سخت، اجازه معالجه و مرخصی نمی‌دهند (محمد جراحی)

جشنی که به یک کارگر بیمار زندانی مرخصی برای ملاقات فرزند مبتلا به سرطان نمی‌دهند (بهنام ابراهیم زاده)

جشنی که کارگر مبارزی در اعتراض به شرایط غیر انسانی و قرون وسطایی زندان‌ها، بیش از یک ماه در اعتصاب غذا به سر برد، اما کوچک‌ترین توجهی به خواسته‌های او نمی‌شود تا از پای درآید (شاهرخ زمانی)

جشنی که ...!

چنین "جشنی" در گوشه‌ای از جهان به نام ایران برگزار می‌شود که

خود تصویری از “جشن-های مشابه در سایر نقاط جهان است.

نظام جهانی ضد کارگری سرمایه، سوار بر اسب مراد؛ غارتگری، چپاول و استثمار را به حدی رسانده که ناشی از فقر و فلاکت و بی-حقوقی تحمیل شده بر کارگران، رمق و دلیلی برای جشنی واقعی در اول ماه مه برای آنها باقی نگذاشته است. بی-سبب نیست که هر ساله برنامه-های اول ماه مه کم-رنگ-تر و محدودتر می-شود.

اما طبقاً جهانی کارگر، به حکم همبستگی ذاتیش، به سبب هم سرنوشتیش و به دلیل دردهای مشترکش، علاوه بر این اوضاع، در این روز به دور هم جمع می-شوند، مشت-ها را گره می-کنند و با شعار تاریخ ساز: **“کارگران جهان متحد شوید”** تجدید عهد می-کنند که برای کسب حقوق از دست رفتۀ خود، برای آزادی هم-طبقه-ای-های خود از زندان، برای ایجاد تشکلات مستقل، برای تأمین یک زندگی انسانی و سرانجام برای سرنگونی نظام ضد بشری سرمایه-داری و استقرار سوسیالیسم، هم-دوش و هم-صدا یک لحظه از پای ننشینند. فریادهای رسای: **“دیگر بس است!”** کارگران در اقصی نقاط جهان، بشارت دهند؛ فرا رسیدن اول ماه مه-ای است که کارگران جشن واقعی خود را برگزار کنند.

زنده باد اول ماه مه!

کارگران جهان متحد شوید!

کارگر زندانی آزاد باید گردد!

نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران - خارج کشور

مه ۲۰۱۴ - اردیبهشت ۱۳۹۳

nhkommittehamahangi@gmail.com

<http://nahadha.blogspot.com/>

boltanxaberi@gmail.com

متشکل شویم،

سازماندهی کنیم!

کارگران متحد شویم!

تعرض ارتجاع حاکم به حقوق شهروندان را درهم بشکنیم!

تقی روزبه



از این رو راهبرد رهبری و باندهای افراطی حاکم، معطوف به ایجاد عایق بندی بین دوسیاست متضاد انبساط مناسبات اقتصادی و سیاسی با خارج و انسداد سیاسی و امنیتی در داخل است.

بیاد داریم که خامنه ای سال جدید را سال مقابله با رخنه و تعرض فرهنگی دشمنان نامید و خطر آن را حتی آن از مشکلات اقتصادی هم مهمتر دانست. موضعگیری های اخیر در مورد نابرابری حقوق زن و مرد و توصیف برابری جنسیتی هم چون سخنی ناحق و غیرعادلانه، جز تحقق همان راهبرد نوروژی اش نیست. سخنان صریح و بدون تعارف

رئیس قوه قضائیه در کسوت مهمترین مسئول دولتی به عنوان حافظ قانون و مدافع حقوق مردم در انکار مشروعیت حاکمیت به رأی مردم، حمله اخیر به زندانیان سیاسی با هدف زهرچشم گرفتن و اشاعه فضای رعب در جامعه، هیاهویی که از دیدار مقامات اروپایی با شماری از فعالان حقوق بشری بوجود آوردند و کنسل دیدار شماری از رهتیت های اروپایی، و یا قشقرقی که پیرامون دفن ایرانشناس آمریکائی در اصفهان برپا کرده اند، همه و همه بخشی از نتایج کاربرد راهبردی است که اساس آن در همان سخنان خامنه ای به مناسبت سال جدید گنجانده شده بود.

تجربه نشان داده است که هرچه رژیم احساس خطر بیشتری بکند و هرچه بیشتر نگران به هم خوردن تعادلش باشد، بهمان اندازه به فکرتراحی سناریوها و تعرض های تازه از موضوع واپسگرایانه می افتد و بهمان میزان درونمایه عمیقاً ارتجاعی و قرون وسطائی اش را بیرون می ریزد و نهایتاً در همین بستر است که با عروج به آخرین فاز انحطاط حکومتی به پایان خط خواهد رسید. در هر کشور مدعی دموکراسی اگر رئیس قوه قضائیه اش سخنی برخلاف نص قانون اساسی و رسمیش آنهم در باب حقوق اساسی شهروندان بزبان راند آن گونه که در جمهوری اسلامی صورت می گیرد، او ضمن عذرخواهی قادر به ادامه خدمت در آن پست نخواهد بود.

اما در ایران اسلامی که بی قانونی و ولایت مطلقه قانون برتر است، ولی فقیه رئیس قوه قضائیه اش را از میان یکی از مرتجعترین و فاشیست ترین فقهای وابسته به خود برمی‌گزیند که نه فقط ذره‌ای استقلال رأی در او مشاهده نمی‌شود که سخنان رهبری برایش جایگاهی فراتر از هر قانون دارد.

حمله و تعرض جدید رژیم به حقوق شهروندان و زندانیان از کدام نگرانی رژیم منشأ می‌گیرد؟:

رژیم که برای نجات از تنگنای خفه‌کننده اقتصادی ناچار به گشایش مناسبات سیاسی و اقتصادی با دولتهای غربی گشته است، در همان حال بشدت نگران تسری آن به سایر حوزه‌ها است. گره زدن دو رویکرد همزمان و متضاد قبض و بسط یعنی سیاست انبساطی در حوزه خارجی و سیاست انقباضی در حوزه داخلی، در جهانی که مرزهای رسمی در برابر روند جهان شمول اقتصاد سرمایه داری و سیاست و فرهنگ و حقوق بشر... تاحدی بی‌معنا شده و درهم تنیده شدن بیش از پیش آنها می‌تواند موجب بهم خوردن تعادل و توازن درونی یک سیستم در خود گردد، یک معضل جدی و یک پاشنه آشیل واقعی است که عبور از آن کاره‌ربندی نیست و حتی از رد شدن از روی پل صراط هم خطرناک‌تر است. از همین رو اگر این پاشنه آشیل از سوی دیگر بازیگران و نقش‌آفرینان هدف گرفته شود، چه بسا تعادل رژیم بهم بریزد. دوگانگی‌های ساختاری داخل وقتی به جریان‌ها و روندهای جهانی وصل شوند، یعنی در شرایطی که نادیده انگاشتن تأثیرات بین‌المللی و گزین سیاست عطف به درون و تنش با بیرون عملاً شکست خورده و منشأ انباشت بحران حاضر بشمار می‌رود و در حالیکه بخشی از حاکمیت تداوم آن را برای بقاء نظام خطرناک می‌داند و برای برون رفت از بحران کلافه‌کننده بدنبال گشایش اقتصادی و سیاسی با قدرت‌ها و بازار جهانی هست، اما بخش دیگری از حاکمیت ترکیب با اصطلاح پروستریکا (بازسازی اقتصادی) با گلاسنوست (گشایش سیاسی ولو اندک) را با توجه به تراکم نارضایتی عمومی نسبت به اوضاع، خطرناک ارزیابی می‌کنند که می‌تواند منجر به آشوب‌های اجتماعی و زیرسؤال بردن اصل ولایت مطلقه و نواختن ناقوس فروپاشی نظام گردد. مگر نه این که در تظاهرات سال ۸۸ در کمال ناباوری شاهد فریاد مرگ بر اصل ولایت فقیه بودند؟. آنها تجربه فروپاشی نظام سلطنتی شاه (با زده شدن جرعه حقوق بشر کارتر) و نیز بلوک شرق و تجربه ۷۸ و بویژه کابوس ۸۸ را در برابر خود دارند و از احتمال تکرار آنها دچار لرز و کابوس می‌شوند. بهمین دلیل بشدت بر عملکرد وزارت علوم و وزارت فرهنگ و ارشاد و سست شدن

تسمه های سانسور و کنترل مطبوعات و یا مقررات سفت و سخت دنیای مجازی حساسند و نگران برآمد جنبش های مطالباتی- سیاسی بویژه جنبش دانشجویی و کارگری هستند. از این رو راهبردرهبری و باندهای افراطی حاکم، معطوف به ایجادعایق بندی بین دوسیاست متضاد انبساط مناسبات اقتصادی و سیاسی با خارج و انسداد سیاسی و امنیتی در داخل است. به عبارت دیگر اگر در وجه بیرونی لبخند کارآئی دارد، در داخل کاربردمشت آهنین گره گشاست و پیام نهفته درمعجون شفا بخش "آقا" هم در ذیل همین راهبرد قرارمی گیرد. به نقل از مقاله پیام و ضدپیام و..".

در پشت سخنان اخیرصادق لاریجانی درموردانکارمشروعیت برخاسته از رأی شهروندان و دفاع از قصاص و اعدام بخوبی ترس از گشایش فضای سیاسی و این که برجرئت شهروندان افزوده شود مشهوداست. او درجائی می گوید در ماه های اخیرهجمه هایی درباره حقوق بشر از سوی اتحادیه اروپا، وزارت خارجه انگلیس و آمریکا علیه کشور ما آغاز شده است که ما می گوئیم برای خودشان بحث می کنند، چرا که اقدامات ما مبنایی است. آنها اعلام می کنند که چرا در ایران اعدام وجود دارد که ما در پاسخ می گوئیم که بخشی از آن ناشی از قصاص است که حق است. درعین حال او در لابلای سخنانش برای بستن زبان اروپائیان به اعدام های بی مها با در کشوری که با اختصاص سرانه اول کشتارعمد در مقیاس جهانی نام دولت ایران را پرآوازه کرده است، از بیان این که این اعدام ها و نیز تلفات نیروهای نظامی در مقابله با قاچاق به اروپا هم هست، غفلت نمی کند تا شاید باین ترتیب بتواند از میزان فشارها بکاهد. همانطور که در همان مقاله دربنداول محورهای پیشروی آمده است:

اقدام نخست درهم شکستن عایق بندی خارجی و داخلی رژیم است. تمرکز و کانونی کردن اعتراض ها علیه نقض صریح موازین آزادی و علیه سرکوب و حول مصادیقی چون محکوم کردن و مقابله با اعدام ها، آزادی زندانیان سیاسی و فعالین اجتماعی، آزادی تشکل های مستقل اعم از صنفی و سیاسی و آزادی مطبوعات و بطورکلی نقض خشن حقوق بشر در همه عرصه ها از جمله تبعیض های مبتنی برجنسیت و قوم و ملیت و مذهب و عقیده. افزایش فشار در این عرصه ها در کنارفشاربین المللی نهادهای حقوق بشری و افکارعمومی، می تواند عامل مؤثری در به چالش کشیدن سیاست عایق بندی و استراتژی تهاجمی رژیم درحوزه های داخلی باشد و بر تضادهای درونی اش بیافزاید و نهایتا منجر به نفس تازه کردن و سنگربندی جنبش ها و جامعه مدنی گردد. به تجربه دیده ایم

که باز شدن فضای سیاسی در حکومت های توتالیتر نقش مهمی در شکل گیری جنبش های اعتراضی و فرایند فروپاشی استبداد و الیگارشیک حاکم، و به صحنه آمدن و تعمیق مطالبات سرکوب شده دارد.

بی گمان این موج تهاجم جدید را تنها با گسترش مقاومت در عرصه های گوناگون می توان درهم شکست. وقتی خامنه ای حکم می دهد که زنان و مردان برابر نیستند، تنها پاسخش راه افتادن جنبشی است که بگوید حضرت آقا اشتباه می فرمایید! برخلاف "افاضات" شما ما برآنیم که برابری زن و مرد عین عدالت اجتماعی است. جنبش ضداعدام، جنبش ضد تبعیض جنسیتی* جنبش آزادی زندانیان سیاسی، همه و همه بخش های از یک کارزار گسترده ای است که هدفش به عقب راندن رهرنان آزادی و عدالت اجتماعی است. دغدغه های واقعی کشور هم چون فقر و بیکاری و یارانه ها، آلودگی زیست محیطی و خشک شدن دریاچه ها و تالاب ها و... هیچ قرابتی با دغدغه های خامنه ای و دیگر زمامداران کشور ندارد. وقتی اعتراض های کنونی پاسخ لازم را نمی گیرد، مردم بناگزیر باید با صدای بلندتری نیازها و دغدغه ها و بی اعتمادی خود به حاکمیت را اعلام کنند. چنان که اخیراً مردم بی اعتنائی به فراخوان انصراف از یارانه ها را که در حکم بخشی از سهم و ثروت های عمومی جامعه و متعلق به آنهاست، به یک رفتارندوم واقعی تبدیل کردند. از سوی دیگر چندپارگی حاکمیت وقتی رفسنجانی و روحانی هم سخنان ما فوق ارتجاعی خامنه ای را در مورد نابرابری زنان و مردان برنمی تابند، نشان دهنده آن است که تاچه حد رهبرواقعا "رهبر" است و تاچه میزان قدرت او سست و شکننده است و تنها قادر است با انتصاب مشتی نوکر و کارگزار سربفرمان و بله قربان گوئی چون صادق لاریجانی و سرداران سپاه و امثال آنها، پایه های قدرت فرتوت و پوسیده خود را برپا نگهدارد. امروزه بی اعتمادی جامعه و مردم به رژیم و از هر جناح در اوج است، این را رفتارندوم نام نویسی یارانه ها و درجه کارکردکمپین های دولت ساخته بخوبی نشان داده است. چنانکه معاون حسن روحانی ابراز داشته است که آمارانصراف شهروندان از نام نویسی خوش آیند نیست. و حتی مانوراخیردولت در برپا کردن فیل بیمه مجانی و همگانی مردم ایران نیز نتوانست تأثیری در انصراف آنها بگذارد. و هم اکنون نیز برخلاف ادعاهای قبلی زمزمه هائی از قصد دولت برای ورود به حسابهای بانکی بگوش می رسد! . نباید فراموش کرد که با فرونشستن گردوخاک تبلیغاتی و وعده و وعیدهای انتخاباتی و گشایش نسبی در مناسبات خارجی، زمان فروربردن نیش ها و انجام شوک درمانی آزادسازی قیمتها و از جمله مرحله دوم هدفمندسازی یارانه ها که مأموریت واقعی دولت روحانی و تیم اقتصادی همراه او را تشکیل می

